

و عالمیانست که همه را اظهار فرموده است در روزی میدهد و هر نوع تربیتی که باید کرده و میکند
اما آنچه حق فرموده است که لهم رزق معلوم مراد آنحضرت اینست که اهل بهشت روزی
کرده ام بهشتیان را امیدوار شوند که ایشان هر چه اراده دارند فی الحال از جهت ایشان
حاضر میشود بی آنکه ایشان طلب کنند و اما آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که فواکه
و هم مکرمون فرمودند که مراد آنحضرت آنست که از جمیع انواع میوه ها باشد ایشان
معزز و مکرم باشند یعنی هر چه خاطر ایشان خطور کند در بهشت و آرزو نمایند همان را
میدهند با تعظیم و اکرام و اجلال ایشان و امثال این احادیث و این آیات در قرآن مجید
و احادیث اهل بیت علیهم السلام در غیر این کتابها بسیار است و لیکن چون حدیثی باین جامعیت ندیده ام
بناء علیه عرب شد که حفظ کنند و بهم این شرح را تا سبب انتفاع یاد شود ایشان گردد ذکر جمیع
حدیث سابق که در پنجاه موقع است میباید که حفظ نماید تا سبب
خوف ایشان باشد از عذاب و عاقبت خوف
در هر جا مطلوب است هر چند
مطلوب نیست
که بنده عبادت و طاعت را از جهت خوف جهنم و شوق بهشت بجا آورد تمت الکلام
این نسخه بتعجیل تمام از روز سه شنبه شروع نموده در چهار شنبه تمام شد
اگر غلطی بنظر کسی که مطالعه نمایند برسد تصحیح
نموده تا خدا از او راضی باشد چراکه بسرعت تمام نوشته شده در بیست و ششم ماه ذی القعده



سنه ۱۲۹ ۱۳۳۵ خط

بسم الله الرحمن الرحيم

روایت شده است از پیشوای جهان و علامهٔ دوران جامع معقول

معلم ثانی العارف بالله شیخ ابوالفتوح رازی رحمة الله علیه سلسله که در زمان هارون

الرشید که پنجم بود از عباسیان که رضا ... و مملکت بود عظیم و هر قوم که خلیفه از بنی ... و او ... و خزاین بیشمار و شوکت و

حکومت مشهور بود و در آن ایام دار الخلافه بغداد بود

و چهار صد غلام زرخرید داشت با کمرهای مرصع که همه وقت در

ملازمت حاضر بودند با آنکه در حرم وی محرم نبود و هیچ فرزند

از سلاطین زمان او صاحب دولت و اشراف و اطراف را

در مجلس خود بار نبود و عداوت آن ملعون با اهل بیت رسول

بواسطهٔ خلافت و سلطنت بیشتر بود و در اول مرتبه ظاهر کرد

منصب مقدس حضرت امیرالمؤمنین او بود و تعظیم حضرت امام

جعفر صادق بسیار کرد بعد از آن آخر بواسطهٔ خلافت ... بسیار

بسیاری از سادات بنی هاشم را بقتل رسانید و بسیاری را بجای سنگ و

خشت در دیوارها نهاده ... حضرت امام هفتم موسی ابن جعفر اختیار کرد

و بغضب الهی گرفتار شد شیخ مرحوم روایت کند که در زمان هارون مردی

بود بازرگان با نعمت فراوان در بغداد ... اهل بیت خیر خواه بود

در دوستی ملازم امام جعفر صادق ... بعد از شهادت [illegible] ظالم غدار

امر الدیک

اموال و اسباب او از دست رفت و نقود و دیگر اشیا نی

روی بفساد و چیزی نماند و او را سوا کنیزکی که او را در پنج

سالگی خریده بود و بمکتب داده بود که مدت ده سال در حرم

محترم امام جعفر صادق علیه السلام تردد نموده و تربیت یافته بسال

بمطالعهٔ علوم دینیه مشغول بود و در حسن و ملاحت نظیر

نداشت و نام وی حسینه بود چون مشقت فقر و فاقه

بر خواجه بازرگان اثر کرد روزی آن کنیزک خود

اظهار شکایت روزگار نموده و گفت تو مرا بمرتبه فرزندی

و مرا غیر از تو کسی نیست و از برای تو زحمت بسیار کشیده ام

تا باین مرتبه رسیده و تو امروز مرا بانواع فضل و کمال

آراسته باید که از روی فراست چاره کار من کنی حسینه

گفت ای خواجه هزار جان من فدای تو باد من از تو باین مرتبه

رسیده ام و من زر خریده ام اگر مصلحت بینی سخنی بگویم خواجه

گفت بگو حسینه گفت صلاح آنست که مرا نزد هارون ببری و

اظهار فروختن کنی اگر قیمت پرسد بگو صد هزار دینار خلیفه

اگر پرسد چه هنر دارد بگو اگر همهٔ علمای عالم را با او جمع

شوند بر همه فایق آید و ملزم نگردد و خواجه چون این حکایت

شنید گفت حاشا که من این چنین کاری کنم مبادا که آن ظالم بر کیفیت حال تو
واقف شود و فضیلت تو بر وی ظاهر گردد و ترا از من بگیرد من بمفارقت تو
صبر نتوانم کرد حسنیه گفت ای خواجه مترس که از برکت اهل البیت تا مرا
حب اهل بیت است کسی نتواند مرا از تو جدا کند صبر و توکل پیشه کن که آنچه
خیر تو است آنچنان خواهد شد و در این باب مبالغه تمام نمود خواجه بنا
بر مبالغه او رخصت داد و بخدمت هارون الرشید رفت و کیفیت احوال کنیزک
به یحیی که وزیر او بود عرض نمود و یحیی رفت و هارون گفت بعد از آن
بنا بر اعتقاد او کنیزک را طلب کردند و خواجه نام او حسنیه را و هارون کنیزک را
بخانه وزیر هارون الرشید برد چون یحیی صورت او بدید و فصاحت و بلاغت
او را دید متوجه دار الخلافه شد و حکایت بعرض هارون الرشید رسانید
هارون کنیزک را طلب کرد چون حسنیه را بمجلس آوردند بر قوم برد و سلام کرد و دعا
و ثنای هارون را بجا آورد و شعری چند در مدح و ثنای وی بخواند که هارون
و اهل مجلس را خوش آمد و هارون فرمود که وقوع این ... خود بردار برقع
بود داشت هارون الرشید چون تماشا نمود فرمود که از خواجه تو پرسید
که نام کنیزک تو چیست گفت حسنیه گفت بهای او چند است خواجه فرمود
که صد هزار دینار خلیفه هارون برآشفت و گفت بچه سبب او را این بها میکنی
گفت از آن واسطه که اگر جمیع علمای زمان تو جمع شوند در علوم و مسائل با او

قدرت بحث و غلبه او را نتوانند کرد هارون الرشید گفت اگر
ملزم شود بفرمایم که گردنت بزنند و کنیزک مرا باشد خواجه گفت اگر
ملزم نکند چه کنی گفت صد هزار دینار بتو دهم و کنیزک ترا باشد خواجه
اندیشه کرد و گفت چندین قدر مرا مهلت ده تا با کنیزک گفتگو کنم خواجه نزد
آن کنیزک رفت و قصه باز گفت کنیزک گفت ای خواجه اندیشه مدار که
از برکت خاندان حضرت رسالت ملزم نمی‌شوم و از عهده بیرون می‌آیم خواجه
برفت و با هارون الرشید شرط کرد هارون فرمود تا حسنیه را بمجلس آوردند
هارون پرسید که چه مذهب داری و بر کدام دینی گفت بر دین جدین حضرت
رسالت پناهی و اهل البیت او هارون گفت ای حسنیه خلیفه که بود وصی
بعد از حضرت رسالت حسنیه گفت ای خلیفه امر فرمایید تا علما
حاضر نمایند تا آنچه دانم بگویم بطریق ثواب انشاء الله تعالی هارون دانست
که بر مذهب اهل البیت است و بر خود دالطلبید گفت این کنیزک نه بر طریق
مذهب ما است کنیزک را بکشتن یحیی فرمود که ای خلیفه اگر نزد علمای
کرده است اگر از علما مغلوب شود حقیقت مذهب خود داند بیان
بعد از آن او را بقتل رسان و اگر چنانچه علمای ما مغلوب شوند
در این صورت رعایت وی نزد خلیفه واجب و لازم است و کشتن او روا نباشد
هارون را پسند آمد بعد از آن اشارت فرمود تا علمای بغداد را حاضر

حسنه برقع بر روی کشیده در برابر ایشان نشست و از مذهب وی استوار
کردند حسنه اظهار حجتی نمود که هیچ کدام را مجال جواب نبود و بنابر
تفسیرات قرآنی و دلایل فرقانی و احادیث صحیحه نبوی بنوعی میکرد که
هارون متغیر شده فرمود که از اعراب شخصی را حاضر ساختند و فرمان نوشته در
عشاء به بصره فرستاده و در آن عصر آن قدر اهل فضل و ارباب دانش که در
بصره بودند در اکثر ممالک اسلام نبود چون فرمان بوالی بصره رسید در عشا
بفرمود تا چهار صد تن شدند که بر اکثر علوم متبحر بودند و افضل و افقه
ایشان ابراهیم نظام بود و از مشاهیر زمان بود و صد مجلد از تصانیف
او در هر علوم در بصره و شام شهرت داشت حاضر شدند پس بفرمود
تا بجمازها و بادپایها سوار کردند و ابراهیم را بر نشاندند با استعجال رسول
بدار الخلافه بغداد فرستادند خبر بهارون رسید که ابراهیم نظام آمد
بفرمود تا علمای بغداد را حاضر کردند و ارکان دولت را بفرمود تا
باستقبال ابراهیم رفتند پس چون ابراهیم با اصحاب رسولی که آمده بود
بدار الخلافه بغداد رسید و هرون الرشید عرض کردند بفرمود که ارکان
دولت و اعیان مملکت و سلاطین از اکناف و اطراف بغداد حاضر کنند و
با مخصوصان الشان امر نمودند ندا دادند که جمیع اکابر و اهالی و ارباب مباحثه
بدار الخلافه بغداد حاضر شدند و هرون فرمود که از برای ابراهیم کرسی زرین

ولذا رفقه نکرد وبا ایشان مباحثه می نمود

نهادند و دو کرسی دیگر نشاندند بعد از آن هرون الرشید با ابراهیم خود بر تخت
بجا آورد و بفرمود تا حسنه را حاضر کردند و بجای بندگان و حقیران بنشاندند
و حسنه دعا به هارون الرشید بجای آورد و فتی آنکه هرون بگوید از آنجا
برخواست و در برابر ابراهیم از روی تکبر بنشست هرون الرشید بجانب حسنه نگاه
کرد و بگوشه چشم اشارت نمود حسنه دریافت و متوجه ابراهیم شد و گفت تو
که تصنیف کرده و تفاخر میکنی در عداوت علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام
ابراهیم بر آشفت و گفت با من سخن میکنی و روی با اهل مجلس کرد و گفت مرا
با کنیزکی معارضه کردن چه معنی دارد و اینمعنی موجب استخفاف علم و اهانت علما
میشود یحیی برمکی که وزیر هرون الرشید بود گفت کلام اکابر دین است که
انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال یعنی سخن را نظر کن و بر گوینده سخن
منگر ای ابراهیم این سخن از اهل فضل بدیع می نماید حسنه گفت ای ابراهیم
بتوفیق الله تعالی چندین زمان است از کرسی زر بزیر کشم و شروع در مجادله
نمود ابراهیم گفت بستم مرتبت که از راه دور آمده ام ابراهیم مبالغت که حسنه
میخواهد که حقیقت مذهب اهل البیت بر هارون ظاهر کند از ابراهیم سؤال
میکرد و جواب فصیحانه می شنید تا آنکه هشتاد مسئله ابراهیم را
جواب گفت که تفصیل آن از این مختصر آمده بهم بطول انجامید و
حسنه در هر مسئله از مسائل آن به وجه معقول و منقول جواب میگفت

واعتراض بر او نمیکرد والزام وحی مینمود بنوعیکه هرون وجمیع علما
وفقها موافق ومخالف بر تحقیق پاکیزه حسنیه حیران ماندند و مجذوب
دلها متمکن شد از نکات حسنیه گفت ای ابراهیم مناظره در
واخر میترسم که موجب ملالت خواطر خلیفه نشود اگر رخصت باشد
من هم یک سوال کنم گفت من بنده سوال میکردم اگر مرا جواب گوئی
خوشنود باشم حسنیه گفت بپرس ابراهیم گفت بگو که بعد از حضرت پیغمبر
قایم مقام وی که بود گفت آنکه سابق بود در اسلام ابراهیم گفت که بود
سابق الاسلام حسنیه گفت آنکه داماد وابن عمش وبرادرش بود هرون را
حال متغیر شد ابراهیم چون هرون را متغیر دید دلیر شد وگفت
حسنیه بچه دلیل گوئی که علی ابن ابیطالب سابق الاسلام است میگویم
که ابوبکر سابق الاسلام است از جهت آنکه چون پیغمبر دعوت نمود ابوبکر
چهل ساله بود وعلی کودک بود وکفر ومعصیت او را اعتبار نیست
حسنیه گفت اگر من ثابت کنم که ایمان وطاعت وکفر ومعصیت کودک را
اعتبار است وکودک مستحق عقاب وثواب هست اقرار میکنی بامامت وخلافت
علی ابن ابیطالب ابراهیم گفت اگر حجت ودلیلی گوئی بلی حسنیه گفت
میگویم نص صریح را که واقع شده در حق خضر وموسی علیهما السلام وآن
اینکه گفته در قرآن ان ناطقات که فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله

الی آخره وبعد از آن موسی بر وی اعتراض کرد در سبب قتل کودک نه خضر
جواب گفت صریح واقع شده که اما الغلام فکان ابواه مؤمنین
فخشینا ان یرهقهما طغیانا وکفرا ای ابراهیم کشتن کودک [illegible]
بود یا خضر ظالم بود اگر گوئی خضر ظالم بود نشاید که خدا ثنا ومدح ظالمان
کند ومدح خضر در قرآن بسیار است ابراهیم از جواب او فرو ماند گفت
از این مسئله هم گذشتیم چه گوئی از عباس وعلی که ایشان از ابابکر بجهت منازعت
افتاد در میراث عمر کدام داوری کردند که میراث حق منست وپیش ابوبکر
رفتند وچون دو خصم به حاکم روند بهر حال یکی حق باشد ودیگری باطل
غرض از این مسئله این بود که اگر حسنیه گوید عباس باطل بود هم
متذلل باشد جهت آنکه هرون الرشید عباسی بود واگر گوید که
علی ابن ابیطالب باطل بود ابطال مذهب خود کرده باشد حسنیه گفت
جواب از قرآن بسیار که کلام است گفت حق تعالی میفرماید هل اتیک
نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا
لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق و
که آن دو خصم یکی جبرئیل بود ودیگری میکائیل وحاکم داود بگو که کدام
بر حق بودند ابراهیم گفت جبرئیل ومیکائیل بر حق بودند
که از جهت تنبیه پیش وی آمده بودند حسنیه گفت الله اکبر این عباس

برحق بوده باشند و سهو ابوبکر را بود که از جهة تقیه پیش وی رفته
بودند عباس میگفت میراث اهمست که عم پیغمبرم و علی میگفت میراث مراست که
ابن عم بوده ام و وصی پیغمبرم و قوة العین او و خانه من است و حسن و حسین
سید جوانان اهل جنت اند فرزندان منند و نفس رسول حکم انفسنا
وانفسکم چون ابوبکر این حکایت بشنید گفت والله که من از پیغمبر شنیده ام
که خود فرموده که علی وصی و وارث و قاضی دین منست چون عباس این سخن
از ابوبکر بشنید بطاقت شده گفت ای ابوبکر چون این سخن را از پیغمبر شنیده بودی
پس چرا بخلافت نشستی و حق او را ضایع کردی چون ابوبکر بشنید دانست که
جهت الزام پیش وی آمده اند و عشای بهانه ساخته اند گفت شما
مرا آمده اید اعتراض نموده از مجلس برخواست ابراهیم گفت از این مسئله هم
گذشتیم بگو عباس فاضلتر بود یا علی حسنه گفت تو بگو که حمزه فاضلتر
بود یا محمد ابراهیم گفت تو چه دعوی میان حمزه و پیغمبر داری حسنه گفت
تو چه بینی میان عباس و علی افتاده اگر عباس فاضلتر بود فخر علی بود و اگر علی
فاضلتر بود فخر عباس بود که مثل علی برادر زاده داشت و چون هرون
الرشید فصاحت و بلاغت حسنه دید متحیر ماند و روی با ابراهیم کرد
و گفت دریغ از این علوم که با تست حسنه گفت هشتاد مسئله ترا
جواب گفتم اگر رخصت باشد من نیز یک مسئله سؤال بکنم اگر جواب من بگوید منقطع گردم

که منادی حق داشت

هرون گفت

هرون گفت بپرس از او هر چه خواهی حسنه گفت ای ابراهیم
پیغمبر صلی الله علیه و سلم از منبر رفت و وصی از جهة خود تعیین کرد یا نکرد و گفت
خطا کرد یا صواب و آنچه در سقیفه بنی ساعده کردند خطا بود یا صواب پیغمبر را
بخطا نسبت میکنی یا اصحاب را ابراهیم در جواب فرو ماند اگر میگفت که
خطا کردند مدعای حسنه ثابت میشد و اگر میگفت پیغمبر خطا کرد نقص در
دین و شرع وی بود پس بر جمیع خلایق ثابت شد که ابراهیم ملحد و [illegible]
هرون چون ابراهیم را مضطرب دید دریافت که موجب فضیحت میشود روی
بوزیر خود یحیی برمکی کرد و گفت شنیده ام که مدتی علمای بغداد و عظمای
بنی هاشم را و فقهای [illegible] داده بر مسئله قضا و قدر و لفظ خیر و شر را
مناظره بود و از ابراهیم سؤال کن که چه میگوید و هارون در آن مسئله
همیشه متردد بوده و هر چند با خیر و شر و قضا و قدر با علما [illegible] حسنه
بعضی [illegible] المیت [illegible] غرض آن او بود که به
چه میگوید یحیی بنا بر اشاره هارون از ابراهیم پرسید که چه میگویی در
در باب خیر و شر و نفع و ضرر از بندگان صادر میشود یا بتقدیر میگردد
با معاصی و ظلم [illegible] تعالی و بقضا و قدر او باینده
فعل و لغزش [illegible] است چنانکه معتقد هاشم و اتباع ایشانند منحرف
ثواب در معاصی مستحق عذاب است یا نه ابراهیم گفت اعتقاد ما

شر و خیر و شر بقضا و قدر خداوند است که پیدا کننده هابیل و محمد
ابلیس و قابیل و پیدا کننده آب و آتش و بهشت و دوزخ و حیات و ممات
صحت و مرض و ایمان و کفر و طاعت و عصیان اوست و مبدع محبت و عداوت
ابراهیم و نمرود علیه اللعنة و موسی و فرعون علیه اللعنة و محمد صلی الله
علیه و آله و سلم و ابوجهل علیه اللعنة همه اینها قدرت اوست میفرماید حسبه
حسبه چون این کلمات بشنید طاقت شد گفت ای ابراهیم شرم
ندارید که این کفر و زندقه بر خود و بر جمیع مسلمانان و علما وا میدارید
ابلیس محبت افادت جهنم ابدا که الزام تو دانها که قبل از تو بدعت
بوده اند و با سهل ترین وجهی میسر است اول اینکه گفتی که خیر و شر و
کفر و عصیان بقضا و قدر اوست فاما برضای وی نیست بلکه سخن
محال ثابت کردی برای آن چون کسی حکم کند و بر آن حکم راضی نباشد
از عجز و بیم باشد از مداهنت و ریا و تلبیس و ذات مقدس حق سبحانه
و تعالی از این صفات مبراست و بدان ای ابراهیم که این سخن را از آن
جهت وضع کرده اند آنها که قبل از تو باین اعتقاد بوده اند که شاید بدین
کفر و زندقه را از خود دفع نمایند و اعتقاد شما اینست که کفر و شر و
عصیان او فوق جمله بقضا و قدر اوست و خود از این شرمند و ابا دارند
گفت ای حسبه معنی اقرار بکلام تعالی بیاندازی حسبه گفت والله که از

بکلام و تفسیر کلام و مشکلات معنی آن فرا گرفتم از آنانی که قرآن
در حق ایشان نازل شده ابراهیم گفت چه میگوئی قول خدای که
قل کل من عند الله و هم چنین دلیل باید که یضل من یشاء و
یهدی من یشاء و هم چنین در آیه ولو شئنا لآتینا کل نفس آیه
اول یعنی همه از نزد خداست و آیه دوم یعنی گمراه میکند هر کرا میخواهد
و راه نمائی میکند هر کرا میخواهد و معنی آیه سیوم یعنی اگر خواهیم هر نفسی را
هدایت کنیم و هم چنین میفرماید که ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
و علی ابصارهم یعنی مهر نهاد خدای تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوائی
و بینائی ایشان پوشش و غطائی که نتوانند ایمان آورد چه گوئی
ای حسبه در این همه آیات حسبه گفت ای ابراهیم ختم الله علی
قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة بدانکه اکثر آیات قرآنی
محمول و مأول است بوجهی که مطابق و موافق قضایا عقلی است تناقض
نکرده و آیات قرآنی متفاوت نکرده اول آنکه فهو یضل من یشاء
و یهدی من یشاء بیان که مقدار اسم ذات یشاء او مرجع همه دو معنی است
معنی ارشاد و بنیاد دیگری بمعنی لطف و احسان این هر دو عام است جمله
مکلفان از مؤمنان و کافران بدان ای ابراهیم که هر چه خدا
در حق مؤمنان کرده در حق کافران نیز کرده لطف است از لطف و ارشاد

وارسال رسل و قدرت و قوت همه در حق کافران بیّن کرده است و اگر
نکرده باشد کافران را بر خدای تعالی حجت باشد که تو مهر بر چشم و گوش و دل ما
نهادی و ما را قدرت و قوت دیدن و شنیدن و دانستن راه حق ندادی
تعالی از کفار ملزم شود و خدای تعالی تصریح کرده که لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ
عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ بدان ای ابراهیم که هر جا ذکر هدایت کرده است
مراد از آن زیادتی الطاف که واجب باشد بردن بهشت کسانی را
که از ایشان طاعت و معصیت صادر و موجود شده باشد اگر خواهد
بفضل از مکانهای ایشان ... و ایشان را ابدا بهشت برد بدان
ای ابراهیم که اضلال بمعنی بیان است و معنی اضل او را هلاکت
و گفته اند که اضلال را که بخدا نسبت کنند بمعنی هلاک و عذاب بود
يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی عذاب و عقاب کند ظالمان را
از آن روی که کافران و ظالمان گمراه شدند و اگر بمعنی گمراه بودی
ابراهیم گمراهان را گمراه کردن تحصیل حاصل بودی و اینجا بیان
ای ابراهیم این معنی که تو با خدای تعالی نسبت میکنی خدای تعالی بغیر خود
حواله کرده است یعنی ابلیس چنانچه میفرماید وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ
جِبِلًّا كَثِيرًا یعنی شیطان گمراه کند از شما بسیار را و باز فرعون
نیز اسناد کرده است وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى یعنی گمراه کرد

قوم

قوم خود را و آن را بایشان نمود پس اگر خداوند کافر را گمراه کردی
با غیر خود نکردی ای ابراهیم این معنی که تو میگویی که خدای عز و جل همه
کافران را گمراه کند بنابر آن است که اِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
پس هر آنکه لازم بود تاویل نمودن آیاتی را که در آنجا اضافت اضلال
با خدا یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ یعنی خذلان کند هر که را
خواهد چون لطف در او اثری نباشد و چون خدای تعالی بنده را بواسطه
اصرار در کفر و عصیان خذلان کند و بر او بخود واگذارد گویی اضلال
کرده است او اضلال خود را بنده باشد بدان ای ابراهیم که مدعا از آیه
خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ آنست که مهر بر دل و گوش
و پوشش بر چشم نسبت بخود کرده بر سبیل تمثیل یعنی ایشان که مقام کردند
بر کفر بمنزله کسی اند که گویی خدای تعالی با ایشان این چنین کرده است
باین معنی نتوانند که ایمان آورند و ختم و طبع و مهر نه مانع است از ایمان
که اگر مانع بودی خدای تعالی نفرمودی که بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا
يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا بنابر اعتقاد تو لازم می آید که دعوت ایشان قبیح
بودی و بر خدای تعالی لازم بودی که رسول را اعلام نمودی که فلان و فلان کس
دعوت مکن که ایشان ایمان نتوانند آورد از آن سبب که من ایمان
ایشان نمی خواهم و مهر بر چشمها و گوشهای ایشان نهاده ام تا دعوت رسول عبث نباشد

نباشد و از هدایت که پروردگار مؤمنان را کرده است کافران را نیز کرده و
ایشان حاصل آمد و قرآن مجید بیان ناطق است که انا هدیناه السبیل
اما شاکرا و اما کفورا یعنی هر دو را هدایت نمودیم شاکر را که مؤمن و
کفور را که کافر است چون خدا تعالی چنین فرموده چون توان گفت که
خدا تعالی کافر را هدایت نکرده است هارون اگر چه بر طریق مخالف بود اما
و را بینه او را یقین حاصل شده بود در حسب حال داخوش آمد ابراهیم
گفت او حسنه حجتی در این آیه که اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم و
ما تعملون یعنی می پرستید چیزی را که خود می پرستید و خدا خلق کرد شما را
و عمل شما را حسنه حجتی بد و گفت و الله که شما را در قرآن اعتقاد
از مرقا... که ... علم موده میگویند کلام الحبر ابراهیم گفت که غیر
... بر آن کرده ما ... در ... تقدیر کلام آنست که والله خلقکم
و عملکم یعنی خدای شما و تعالی شما و عمل شما را خلق کرده حسنه گفت دلیل
بر بطلان قول شما قال الله تعالی اتعبدون ما تنحتون بدانکه بود و
ملامت و تقریع است یعنی می پرستید چیزی را که بدست خود می تراشید یعنی
چوب اگر مراد آن بودی که فعل و عمل شما را خدا تعالی آفریده است این
عذر کافران است خدا را عذر کافران گفتی کافران ابدا عمل که میکردند
و مناقضه بودی جهت آنکه اول کلام ملامت ایشان بودی و آخر کلام عذر

ایشان

عذر ایشان جمع بین النقیضین بودی و فحوای این آیه مقتضی اینست که ایشان
بت پرست و بت تراش بودند و در این هیچ خلاف نیست خدا تعالی فرمود شما را
و آنچه می پرستید از بتها و اصنام که خود می تراشید خدا آفریده است بیان
که ما تنحتون نمی تواند بود که ما موصول باشد و می تواند بود که نکره موصوفه
باشد و ما تعملون ما موصوله باشد بمعنی الذی و اگر آنکه عمل کنیم
بر آنچه مراد شما است مناقضه باشد و دیگر حضرت باری تعالی نسبت اضافه
عمل با ایشان کرد که اگر فعل حق تعالی بودی نسبت و اضافه آن به بنده نکردی
پس فعل بنده باشد نه فعل خدا تعالی ای ابراهیم اعتقاد شما اینست که
کافر کفر و بنده خواست خدا است و خدا تعالی میخواهد که کافر معصیت کند
پس نستغفر الله خدا تعالی از همه ظالمان ظالم تر باشد چون که عذاب
کند کافران را بجهت کفری که خود تقدیر کرده باشد پس خدا تعالی
چون عقوبت کند این بدان ماند که بنا حقی را عقوبت کند که ...
... تو ... است و این ظلم صریح است و حاشا که این فعل خدا تعالی
باشد ای ابراهیم اگر فسق در فاسق و کفر در کافر خدا تعالی تقدیر کرده باشد
انقطاع حجت انبیا الزام رسل باشد از برای آنکه چون نبی با کافر گوید
مسلمان شو و گوید خدای که ترا فرستاده است که مرا با ایمان دعوت کنی
... در من خلق کند ایمان را با قوت ... عطا فرماید و تحکیم دهد تا ایمان

بیاوردم و اگر نه چگونه مرا تکلیف میکنی با نماز چون مرا قوت و قدرت آن
نیست ای ابراهیم خدا تعالی اگر همه را کافر آفریند و گوید که چرا کفر ورزید
در خود ظالم خود باطل باشد و بگوید لم تلبسون الحق بالباطل وانبیا را
از خود دور کند و بگوید لم تصدون عن سبیل الله ای ابراهیم از این اعتقاد
شما لازم می آید تعطیل حدود و قصاص و زواجر شرعی از معاصی از برای آنکه
زنا و لواطه و شرب خمر و خون ناحق و جمیع معصیتها از قضا و شطرنج و نرد
و نای و طنبور از آنها که واقع میشود باراده قضا و قدر دست بی حاجت
باشد که امام و حاکم شرع کبیره را منع کند لذا آنچه مراد خداست و امر
نماید آنچه غیر مراد خداست پس مانع و زاجر عاصی و مستحق ملامت باشد ای ابراهیم
ابو الشفا روایت میکند که در زمین مجلس عبد الله عباس او را آورده اند
امر بقطع ید کرد یکی از حاضران مجلس گفت نعوذ بالله من قضاء السوء
یعنی میگویم پناه میبرم بخدا از قضای بد عبد الله عباس برخاست که قولک اعظم
من سرقته یعنی این سخن تو اعظم است از دزدی او و آن شخص را از مجلس
بیرون کردند و در دزدی فرمود تا توبه دادند هارون الرشید چون
از حبیبه این سخن بشنید بسیار خوش آمد جهت آنکه عبد الله
عباس جد وی بود حبیبه گفت ای ابراهیم اگر خالق کفر و معاصی الله
باشد باید که فرق نباشد میان انکه با امام محمد عمر [illegible] کرده باشد و آن

کفته باشم

کفر که با ما ظلم کرده باشد بدانکه شما اهل جبر به از برای تلبیس خود
ابلیس را دلیل میکنید و پیروی گفته ی می نمایید و این معتقد بنی امیه
و اتباع ایشان از علما و اصحاب احادیث که تابع ایشان بوده اند از ابلیس
فرا گرفته اند و دین بدنیا فروخته اند و چون سخن بدینجا رسانید ابراهیم
و علما فریاد بر آوردند که ای کنیزک چند در اسلام طعن میزنی و
بود که قصد حبیبه نمایند هارون برآشفت و گفت ای ابراهیم کنیزک
برهان و دلیل تکفیر شما میکند و از وی عاجز شده اید جواب او
نتوانید گفت حبیبه چون این سخن از هارون بشنید فرمود که اگر
و مباحثه موجب ملال خلیفه زمان نکردد تا هفته ای یکی او دلیل
نمایم هارون گفت بگو حبیبه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل
فعل خود نباشد لازم آید که افعال اختیاری که از او واقع شود
قصدها و بدعتها و رفتن و نشستن و خوردن و آشامیدن و دادن
و ستاندن و حرکت دست و پا و مثل این افعال اضطراری باشد مانند
حرکت نبض و عضو و هر کس عاقل حکم می کند بر آنکه ما قادر نیستیم بر حرکات
اختیاری هم چنانکه قادر نیستیم بر پریدن و رفتن بر آسمان چنانکه
[illegible] با ابو حنیفه در مسئله قضا و قدر بحث کرد و الزام او نمود
و گفت که [illegible] میکنم که [illegible] تو عاقل [illegible]

مسلوب الاختیار میدانند برای آنکه خیر و شر همه بکار خوبی بنده
داد رضا نباشد بکشتن او بکشید او را که از آن بنا نخوا اهل سنت
پس خیر فرقه میکند و شان آن که قدرت دارد در فعل خود و تواند ابو حنیفه
فرقه مرجیه که مرجیه قادریه و مرجیه نادیه چون حسین ابن محمد
تمام کرده دین و ایمان دو آن همه بیان باز عجز [illegible] و اوصیم
از جمله آن المحرم [illegible] باره حسنه مثلا ابراهیم اگر بنده فاعل
فعل خود باشد صحیح نباشد که بوی عفو الخطا مغفره و جهمیه این برای
اگر خیر [illegible] مدارا
باشد که او [illegible] و بیان [illegible] عفو [illegible] چون [illegible] فعل بنده
و فضل خدا تعالی باشد چگونه صحیح باشد که و بنده خدا تعالی [illegible]
ای ابراهیم [illegible] زیاده از این [illegible] چندان بیان که
[illegible]
[illegible]
[illegible] لعنة [illegible]
خود دلیل [illegible] فلا تسألوا
[illegible] الذین یعملون [illegible]
[illegible]

شوند به پیشرفت ایشان [illegible] بنده تاز پیشان میکنند
کنند [illegible] اسلام میکند بعمل صحابه [illegible] که بلند [illegible]
جمله بنده اند و میکنند خیر و شر [illegible] جماعت که [illegible]
در جمع ایشان [illegible] باشد که آن عمل از خدا است خدا تعالی [illegible]
که ایشان کنا کنند و چنین تعدیه فرموده و عبد الله عباس [illegible]
میکند ما [illegible] الجنة [illegible] العبد ربه اعظم من الاشراک
بمال معصیته [illegible] بعنی ملاقات نماید بنده [illegible]
خود [illegible] کمال کنا اعظم [illegible] آنکه معصیت کند
بنده فعل [illegible] از ابراهیم [illegible] محمد [illegible]
که در قرآن [illegible] کفر [illegible] نموده [illegible]
که خدا تعالی در قرآن مجید صریح فرموده است [illegible] خدا تعالی
بندگان نموده [illegible] میکند [illegible]
[illegible] خلق [illegible] چنانکه [illegible]
سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا
حرمنا من شیء [illegible] که [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] قدرت [illegible] دولت [illegible]

مَن یَعمَل سُوءً یُجزَ بِهِ و هم چنین میفرماید که و ما ظلمناهم و لکن
کانوا انفسهم یظلمون و بجای دیگر ایراد کرده که ان لیس للانسان الا
ما سعی و در جای دیگر میفرماید که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
و از این صریح تر بین فرموده که ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک
من سیئة فمن نفسک بعد از چندین اثبات امر بسد احسنه اثر اتان نفس
نموده اند و شناسید و امثال این در قرآن بسیار است که خدای تعالی
سوای الدولستا معالی کفر به بنده نا فرموده و شیطان گفته لاغوینهم
اجمعین اگر فعل خدا بودی جای آن نبودی که بعقل خود بر شیطان لعنت کند
و ان لعنتی علیک الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم بود گفت ربنا
ظلمنا انفسنا و اگر موسی بود گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و اگر
یونس بود گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ای ابراهیم
جملهٔ انبیا نسبت بدفعد بسر الله تعالی دیدند اگر عصیان تمام فعل الله بودی
توبه چرا بایستی کردن ابراهیم گفت ای حسینه ابطال مذهب خود نمودی
الحال چرا اگر ما خطا و جملهٔ انبیا معصومند چون از ایشان جرم و معصیت واقع
نشده بود چرا استغفار نمودند حسینه بخندید و گفت ای ابراهیم قد
اول ابتدا نمودی و وضع دلایل او کردی که حالا در مقام معصیت انبیا
شروع کردی اکثر مردم بخندیدند حسینه گفت ای ابراهیم بخت تو موافق

خدای تعالی وانبند و انجمعان رسل بیشما اثر حسنه ازا

اداب بنت در دخل ابو نمود قدرت در این مسئله جواب نعره خود فرمی
بعد از آن حکم قضا و قدر بیان ای ابراهیم مشرکان قریش حمله خبری
چون اسلام ظاهر شد طریق خبری بطرف شد بعد از وفات حضرت امیر
المؤمنین علی بنی امیه در زمان ایشان از خود در اسلام کردند و چون
ایشان شدند و ستمها بر متابعین کردند ایشان انجدا و کند که در جفا
واصل بیت عظام خبری بودند چون حسینه سخن بدینجا رسانید
از جملهٔ خلایق بر آمد و هم چنین محسنین حسینه میکردند ابراهیم
گفت ای حسینه بر همه را مسلم انسیم از آیات قرآن و غیر آن چون
اکثر تابعین بر آن رفته اند و چنین اعتقاد کرده اند که بنده مستحق
الاحتیاط است و نیکو نکرده اند که بنده شریک الله تعالی باشد و تنها
شرکت لازم آید حال آنکه الله تعالی فاعل است بقصد بنده و اعلام او
مثلا هر سلطان که والی کرده اند شخصی را در بلادی و آن والی در بلاد
ظلم کند و غارت نماید مسلمانان او و سلطان را ممکن باشد که از او
بغیر حق گرفته باز نستانند لازم آید شرکت او با سلطان
و چون نتوان گفت که او شریک سلطان است حسینه گفت ای ابراهیم
احکام الهی را جاری حضرت بنا بر جمیع رذائل عقلا و معتقد
خانه میکنند و نادان و نا شنیده انکار که بعضی از ایشان عقلا

گردانداى ابراهيم اعتراض كردى در باب عصمت انبيا و اوليا بدانكه
باعتقاد من جمله انبيا و اوصيا ايشان معصومند از جميع معاصى و لهذا واجب است
كه انبيا و اوصيا معصوم باشند از گناه و خطا و فراموشى از ابتداء عمر و طفوليت
الى انتهاء زمان نبوت و وصايت زيرا كه ايشان خدا بند و چگونه جايز بود
كه در مقام انقياد شيطان كه اذل موجودات و مخلوقات جناب كبريا است شوند
پس شايد از ايشان گناه در ايشان و اگر از ايشان افعال شيطان حاصل شود جايز است
از انقياد و متابعت ايشان متنفر گردد پس غايت بعثت كه متابعت رعيت است باطل
گردد بايد كه نبى و ولى اول باشند از تمام امت در رتبه ميزان و صاحب كمالات
و از معصيت صورى و معنوى منزه و مبرا باشند و در آباء و امهات ايشان
عجب كه سبب قبح فرزند باشد و طريق علم به نبوت و ولايت نسبت با اشخاص
امت مختلف است و بعضى از كمال مناسبت و صفا فطرت محتاج به معجز نشوند ليكن
جمهور ناس محتاج به معجز باشند معجزات اند كه گويند كه بيرون باشد از قدرت
مخلوقات جميع و مقارن دعوى نبوت باشد بدانكه اى ابراهيم كه نشاء انسان
در علم مبدأ و معاد است چنانچه مقتضاء ادله نقلى و عقلى است و علم
حاصل شود به عقل و اكثر نقلها بواسطه آنكه احتمال تأويل دارد
افاده معنى نكند لهذا مقتضاى آن اقتضا نمود كه شخصى باشد معصوم كه براقوال
و افعال اعتقاد بود تا مقصود الهى از قول شارع باعلام و وضوح ظاهر گردد

اى ابراهيم از غير معصوم جايز بود كه عصيان واقع شود مرتكب گناه گردد كه انبيا
و اوصيا مرتكب معاصى شود از جمله معاصى يكى كذب است پس احتمال دارد كه
هر چيزى كه نبى و امام گويند دروغ بود پس نماند اعتماد و وثوق
بقول نبى و امام و ثابت شود عصمت امام و نبى بنقل يا بطريق اعجاز
و بايد كه نبى و امام و آباء و امهات او بالنسبه باشند از دنائت و رذالت
مثل آنكه حايك و حجام و سركين كش نباشند و متصف بصفات
ذميمه نباشند مثل حقد و حسد و غلظت و جنون و حرص بود بنا
و ادبار دنيوى و معلول و ناقص و مبتلا به مرض برص و جذام و جنون گرفتار نباشند
و از جميع نقايص منزه باشند و كذاب و عاشق تدنيه نباشند زيرا كه
كذب قبيح بود و خداى تعالى امر فرموده يا ايها الذين آمنوا اتقوا
الله و كونوا مع الصادقين اى ابراهيم بدانكه واجب است كه امام
افضل زمان و اشجع و اعلم اهل زمان بوده باشد عقلا و سمعا چرا كه
تقديم مفضول بر فاضل قبيح است چرا كه مفضول محتاج بود با
ديگرى و تسلسل لازم مى آيد و امام بايد كه از جميع خلق مستغنى بود
و منصوص عليه باشد يعنى من عند الله و من عند رسول الله تعيين
شده باشد و بدانكه هر امامى كه رعيت و امت او را نصب كنند يا از
عزل توانند كرد در اين امت بر امامت او نشايد و چون امام منصوص

عند الله باشد خلق در متابعت او مکره نباشند و امام باید که معصوم
باشد چراکه غیر معصوم می تواند بود که ظالم بود و حضرت باری تعالی
میفرماید بلکه لا ینال عهدی الظالمین چون حسبه سخن باینجا رسانید
لرزه بر اندام هرون افتاد از انکه دعوی خلافت داشت و از این سخنان
بیکدری موجود بنود بحیی بر مکی باو دی با ابراهیم آمد و گفت گوی با
زنو مفارقت کرده چرا نگوئی [illegible] ومذهب حسبه
چیست گفت ابراهیم چون کتاب [illegible] جواب شنید گفت حسبه
گوید در این آیه که خدا تعالی امر کرد آدم و حوا را که یا آدم اسکن انت و
زوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه
الشجرة فتکونا من الظالمین ای حسبه بلا شک این را بنا از ان درخت
خوردند از ستمکاران گشتند حسبه گفت ای ابراهیم بدانکه نهی بود در
حق آدم را نهی تحریمی نبود بلکه نهی تنزیهی بود زیرا که نهی تحریمی آن بود
که مرتکب آن مستحق ملامت و بناء عتاب آخرت گردند و نهی تنزیهی آن بود
که باز داشتن ایشان فایده و مصلحت که در آن باب باشد محروم گردند اما
بنا سبب تحقق ملامت و بناء عتاب آخرت نباشد این کار آدم علیه السلام
ترک تناول آن درخت کردی مستحق زیادتی الطاف و ثواب شدی و چون
نکرد مستحق [illegible] و عقاب نشد ابراهیم گفت اگر چنین بود که انظالمان بود خ[illegible]

خدا تعالی میفرماید فتکونا من الظالمین حسبه گفت ای ابراهیم ظلم
وضع شیء بود بغیر موضع خود بمعنی نهادن چیزی که نه در جای خود بود پس
کردن چیزی در جای کردن وضع شیء در غیر موضع و محل باشد این اگر نسبت ترک
کنند وضع شیء در غیر موضع باشد [illegible] مرتکب مکروهی شده و از ان اجتناب
ناکردن صحیح حکم داده پس ظلم نباشد چنانچه در حق بوستان گفته اند و
لم تظلم منه شیئا یعنی از ان که هر سال میوه در هیچ کم نکرد پس معنی من
الظالمین این باشد که از کسانی باشند که حظ نفس از ثواب کم کرده مثل
ابراهیم گفت ای حسبه آدم و حوا [illegible] گفتند ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین و چون [illegible] که
ایشان را [illegible] نبود حسبه گفت ای ابراهیم
ایشان اعتراف آوردن از ظلم بنفس خود و بخشش خواستند و آمرزش طلبیدند
از خدا تعالی و این معنی دلالت [illegible] گناه نکند چرا ظلم بمعنی نقصان و فوات
منفعت که [illegible] ایشان [illegible] طلب کردن [illegible] که بدان مستحق ثواب
کردند و این دلیل نبود که ایشان گناه کردند و [illegible] فرموده است که انا
استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة یعنی من در هر روزی هفتاد بار
استغفار میکنم و حضرت رسول را هیچ گناه نبود [illegible] طاعت
و او ایشان [illegible] بیشتر [illegible]

کرد الهی شده بود واز تنزل او مسکنت در داعی و مرحوم و مجاب خواندند اهل انشا
بظلم واستغفار اشتغال داشتند ایشان گناه نبود ابراهیم گفت ای حسنه بعد از آدم
عاصی و عاری [illegible] پس چه میگوئی در قول الله تعالی [illegible]
وعصی آدم ربه فغوی حسنه گفت ای ابراهیم [illegible] از قول رسول
امامت اولست بظاهر آن حکم نتوان کردن بدانکه وصف [illegible]
چنانکه در دولت باشد و در مذهب او آداب نیز باشد انما
مخالف مذهب او آداب مستحق ملامت و عقاب نباشد [illegible]
[illegible] ابراهیم گفت حسنه چون آدم و حوا معصیت نکردند [illegible]
[illegible] از بهشت بیرون کرد حسنه گفت ای ابراهیم
آدم را از بهر خلافت بحق فرستاد که انی جاعل فی الارض خلیفة
دیگر از آن درخت تناول [illegible] از بهشت بیرون نکرد [illegible]
[illegible] عفو گناه باشد [illegible] عقاب نخواهد که [illegible]
بر سبیل استحقاق اهانت بیرون کردن آدم و حوا بنابر مصلحتی بود
[illegible] بر سبیل [illegible] ابراهیم گفت
چه گوئی در باب نوح که دعا کرد چون قوم [illegible] هلاک شدند
[illegible] از آن دعا و میگوئی [illegible]
[illegible] بود حسنه گفت ای ابراهیم بدانکه [illegible]

قرآن که میفرماید یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا
[illegible] نوح بود [illegible] شد
[illegible] نوح [illegible]
بودند و دعا کرد که [illegible] نوح شیخ المرسلین
[illegible] تا عالم [illegible] بود [illegible] مسلمانان [illegible] شوند
[illegible] باشد [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] حق [illegible] که ان الله
اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم حسنه گفت ای ابراهیم حقیقت
این نوع [illegible] ثابت نمیشود [illegible] مسلمانان [illegible]
بدانکه [illegible] اتباع ایشان [illegible]
بودند بظلم و تعدی [illegible] ایشان [illegible] مستحق آن بودند
از ایشان ظلمها [illegible] دینی و احکام قرآن
عاجز بودند و این فعل [illegible] بود که بعضی [illegible]
خلافت میکرد و قطع [illegible]
تمام قبایح ایشان [illegible] موجب [illegible] میشود [illegible]
[illegible] بودند ایشان [illegible]
کردند [illegible] ایشان [illegible] می نمودند [illegible]

از خود این کفر و زندقه را بخدا و رسول نسبت کردند جمیع انبیا معصوم و
مطهر بودند هر یک را بمعصیت و ذنب و خطا متهم کردند و بظاهر قرآن عمل
کرده اند و محکم را دلیل حدیث فاسد وضع کرده اند و عقل را میزان افعال خدا
جمیع آیات قرآن را بر طبق احادیث موضوعه حمل میکنند چون معنی آن مشتبه نباشند
و طلب علم میکنند و بتقلید و مثل آن قناعت میکنند قوت ممکن نباشد
و بعضی مردم جاه مقلد و حکومت اعتبار بجز نوابع و عقاید
سرمدی استنباط بنا و مذهب بعد از رسول بعد و بیت مذهبی از برای
خود وضع کردند و مقلدان بنا دین و دولت عرفی را اضافه کردند بر طبق
در تتبع و طلب حق سعی نمیکنند و بر تقلید قناعت کردند که انا وجدنا
آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون تا حق تعالی در جواب ایشان
و شما این گفت که انتم وآباؤکم فی ضلال مبین بعضی تعلیم معلم
قناعت کردند و از سر انصاف تفحص نکردند که مذهب معلم چیست و مجتهد
تا موازنه کنند میان اقوال حق و باطل و بنظر انصاف و عقل تمییز کنند
هر صاحب مذهب دعوی نام حق میکند کل حزب بما لدیهم فرحون
بدان ای برادر که مذهب حق یکی باشد و دلیل بر این آن است که
حضرت رسول فرموده که ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة
واحدة منها ناجیة والباقیة هالکة یعنی زود باشد که امت من هفتاد و سه فرقه شوند

گروه از ایشان ناجی و رستگار باشند و باقی در آتش خواهند بود و جمیع
اصحاب گفتند یا رسول الله فرقه ناجیه کدام است فرمود مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق بدان ای
برادر که جمیع امت بر صحت این دو حدیث متفق اند و جمیع اهل بیت رسول و اصحاب
نه معتزلی بودند و نه حنفی بودند و نه شافعی و نه حنبلی بلا شک میان ایشان
و اهل بیت فرقه ناجیه اند چه آنکه در اصول عقاید میان ایشان
جمیع مذاهب شیعه ناجی نیست الا فرقه که پیرو اهل البیت اند
ای برادر که مراد از قتل و قمع شما هیچ باعث نیست [illegible]
و همیشه طلب شهادت از خدا میکنم [illegible] پیشانی کنم
بر خلیفه ظاهر کردند و اینکه شما میگویید [illegible] که گفته
نسبت اشقیا را کفر [illegible]
ثبت [illegible] صحابه ضلال [illegible] رسول کرده
چون غصب امامت و خلافت و فدک [illegible] و ایذای اصحاب کبار
و زهر دادن [illegible] امام حسن و قتل [illegible] اهل
الجنة امام حسین و اولاد [illegible] و محاربه علی
و نفی ابوذر [illegible] عبدالله مسعود و سوختن مصحف و قتل
[illegible] و سوختن در خانه [illegible]

بقتل مسلمانان در حیات رسول الله و چندین از اولاد رسول الله و
چندین هزار مسلمان را بواسطه اهلبیت در اطراف و اکناف بقتل
آوردند و اصحاب شیعه و تابعان رسول که بصفت ایمان موصوف
بودند ایشان را ملامت میکردند و از برای دفع ملامت اصحاب ضلالت
میکردند قبح ایشان این معتقد را و بعضی وضع کردند و گفتند بنده
فاعل فعل خود نیست و این فعل خدای تعالی است و چنین خواسته و هم
چنین نقل کرده اند از این سبب ایشان معصیتها انبیا را گویند
و معصوم را نمیدانند که کذب و فسق و جمیع معاصی از انبیا صادر شده
و شما این را تجویز نموده اند اگر گویند بدانند که امامت مخصوص [illegible]
بدلیل عقل و بمقتضای آیه وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ
فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
خدای تعالی ابراهیم را گفت ترا امام مردمان میکنم ابراهیم دعا کرد و
گفت و از ذریه من بنی هر که لایق امامت باشد امام گردان و خدای تعالی
نفی [illegible] و ظالم بر دو قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر و هر که
این دو ظلم منفی شد معصوم بود پس مسند امامت خواهد بود معصوم
بر اینکه ان الشرک لظلم عظیم مشرک توبه کنند لایق منصب امامت
نباشد و اگر که این اعتقاد داشته بود [illegible] انکار کرده [illegible]

واجب دانند و شما این حکم را بسنت معاویه و خود به پیروی
سنت مجتهد باشیم سنتی اشعار داده اید اگر کسی این اعتقاد نداشته باشد
کنند و برادر حنیفه آن نزد [illegible] اهل البیت اشتغال نموده نهند
خلفا را و عمر و عثمان را اهل بدع دلایل روشن می نمودند
و اتباع و [illegible] و بعضا افتاده [illegible]
همچنانکه از علما قرن نطق [illegible] سؤال نمود ابراهیم [illegible]
حنیفه ترکیب تشنیع و تعریض [illegible] و اقسام زبانی و صحابه
و تابعین بالطعن و قدح و تکفیر [illegible] بحث و نمودن نقل
بر [illegible] کس لازم و اهم است و در این باب کسی نزاعی ندارد [illegible]
صحابه و خلفا [illegible] که جانشین [illegible]
و اجابت خصوصا ابو بکر که حضرت عزت در آیه غار او را مصاحب
رسول نموده و او از آن فضیلت حاصل کرده گفت ای
[illegible] آیه غار [illegible] حاصل نشد بلکه
آیه موجب کفر و فضیحت [illegible] در آیه غار ابو بکر [illegible]
حاصل است [illegible] گفت خدای تعالی [illegible] إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ
اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ
يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ

یحنووهم لم تروها اول کسی که با رسول الله همراهی کرد او بود و اگر
نه وی پیشتر دوست داشتی انکس انیس و جلیس وی بود فضیلت دویم آنکه
خدا تعالی رسول را او را محزون نتوانست دید از بلای و غم و حزن و
خوف و بیم وی کفت لا تحزن یعنی غمکین مباش فضیلت سیم انکه ان الله
معنا بلفظ جمع کفت یعنی خدا تعالی با ما است یعنی با رسول الله بود ای
حسبته این کال فضیلت است که ابی بکر را بوده چه کوئی در این فضایل
حجته کفت ای ابراهیم جواب بشنو بدانکه این فضایل که بر آن چشم
عوام را می پوشید کشته که چشم بصیرت دارند و عقل کامل دارند این فضیلت ان
را نزد ... مناقب او فضل نشوند بلکه معصوم ما خالف الله مقدم
کردند بدانکه فضیلت اول که بیان کردی که رسول خدا تعالی ابی بکر را
باخود برد که او را از همه کس دوستر داشت دانه که علمای کفتی و کسانی
که اعتقاد کرده اند بدانکه جبرئیل پیش رسول آمد و کفت که کفار
امت بقصد تو خواهند آمد باید که امر کنی امت که هیچ یک از اصحاب
تو از خانها بیرون نیایند و امر الهی چنانست که امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب که برادر تو است بجای بر این است بجای خود بخوابانی کسی که جان
بر کار تو فدا میکند او است و خود متوجه شو بغلان غار چون شب در آمد
رسول اصحاب را طلب کرد و کفت هیچ کدام از اصحاب از خانهای خود بیرون نه

نیایند که حضرت حق داد در این مصلحت هست بس جمله متوجه خانهها
شدند بس حضرت امیر المؤمنین را طلبید و کفت یا علی امر الهی شده که شب
بجای من بخسبی تا من از شر کفار محفوظ و محروس مانم و از شهر مکه فرار نموده
بغلان غار بروم حضرت امیر المؤمنین از روی اخلاص کفت فدای جانت
من مطیع حکم الهی و نفس رسول را در بستر رسول او را در بغل کرفته
او را ابو سید و کفت یا علی ترا بخدا سپردم شد رسول باخود بجو آباشد
چون پاره ی برفت دید شخصی می آید چون نزدیک شد دید که ابی بکر است کفت
لسا ابی بکر نه امر الهی بود که اصحاب از خانها بیرون نیایند چرا مخالفت امر
الهی کردی کفت یا رسول الله دلم از برای تو خائف بود و هراسان
که در خانه قرار نکرفتم بیغمبر را متحیر بماند بواسطه آنکه حکم نبود که کسی را
باخود همراه ببرد که جبرئیل بیامد و کفت بخدا که کفار او را همراه نبری
او را دلیل نشانه اند از عقب تو بیایند و ترا بقتل رسانند بالضروره او را
همراه برد ای ابراهیم ابو بکر مخالفت حکم خدا و رسول نمود و این که بیان
میکنیم اجماع امت است بالضروره او را بغار برد که متابعت کفار
کرفته شود و موجب موافق رسول خدا باشد دیگر چون خدا تعالی از نفاق
او خبر داده بود و از شر او ایمن نبوده ضروره او را با خود ببرد
یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم چند میاید نشان دهد بانفاق او

امت که نازل شده است ای ابراهیم رسول خدا از جلیس و انیس مستغنی بود
جنود نرو ها شاهد این حالت ای ابراهیم آنکه کفتی خدا تعالی او را صاحب
رسول خوانده بمجرد صحبت رسول ص او را شرفی و فضیلتی حاصل نمیشود
انکه در صحبت رسول هیچ ضرری از رسول دفع نکردی و با اعادی دین محاربه
نکردی و از هیچ کس اعانت رسول ص نتوانست کرد و اکر جنانکه
میکردی اند بکران در قصص و تواریخ مسطور است ازوی نقل بودی
و دیکر انکه در قرآن صریح وارد شده که کافر را با مؤمن صحبت می باشد
و کافر را مصاحب خوانده آیه قال له صاحبه وهو یحاوره
اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک
رجلا دیکر انکه زن نوح کافر بود و صاحب نوح ع و زن لوط بود دیکر
خود این صاحب خوانده اند و در عرب مثلی شده که ای صاحب الحمار
یعنی ای همنشین ما و سک اصحاب کهف نیز صاحب ایشان بود پس ابی بکر را
از این چه حاصل که با دل پر از نفاق رسول و اولو تکلیف او را جبا
با رسول همراهی کرده باشد ای ابراهیم فضیلت نیست در کلمه لا تحزن که
تمسک یعنی پیغمبر ص از غایت شفقت و مهربانی کفت غمکین مباش
ای ابراهیم ابی بکر را در آن غار حزنی که بود از غایت خوف بود و دل
و نه طاعت بود و معصیت ابراهیم از این سخن جواب نکفت جسنه

ای ابراهیم

ای ابراهیم اکر حزن و خوف ابی بکر از طاعت بود پس حضرت رسالت
از طاعت منع کرده باشد نعوذ بالله من هذه الاعتقاد که پیغمبر کسی را
از طاعت منع کند و اکر حزن او از معصیت بود و خوف و بیم و سستی اعتقاد
و عدم ایمان او بخدا و رسول بود پس او را با معصیت از این همراهی چه
فضیلت حاصل بوده باشد و لا تحزن او را چه نتیجه داده بدانکه
پیغمبر ص طالب طاعت است نه معصیت و مانع و ناهی معصیت است نه
طاعت ای ابراهیم حال ابی بکر و آنکه بر تلف صبر او و عدم رضای او
بقضا الله خدا تعالی دلالت میکرد بصحبت پیغمبر ص که او را اعتقادی
بر قول رسول الله نبود جرا که در محل دفن بجانب غار رسول ص او را
اعلام کرده که من بحکم الهی متوجه غار میشوم و ما محفوظ و محروس
خواهیم بود از شر اعادی و انکفار الم مضرتی بما نخواهد رسید و دیکر
بقول شما که میکوید ابی بکر انیس و جلیس رسول الله ص بود و
او را از غایت محبت با خود بغار برد پس چون ابی بکر نمیدانست که
بواسطه استخلاص بحکم الهی بغار رفت که آن جزع و فزع مینمود و
نه دلیل بود که پیغمبر ص را رسوا کند بلکه غرض او از جزع و فزع نمودن
آن بود که کفار مطلع شوند تا آنکه حق تعالی حافظ رسول بود
ای ابراهیم کر ابو بکر را بر پیغمبر ایمان بودی خدا تعالی نخواستی که ...

ایمنی نبودی بلکه او را انکار داشتی از زخم مار چنانکه پیغمبر را نگاه
داشتی از شر کفار تا آنکه آمدند جمع کثیری و هیچ یکی در آن غار
کوه ندیدند علامتهای آن حضرت بود در غار ندیدند ای ابراهیم فضیلت
دیگر که رسول ع با ابی بکر گفت اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا یعنی خدا با ما است یعنی
خدا ناصر و حافظ ما است غرض رسول ع آن بود که حافظ و ناصر منت
و تسلی بدهی که شامل حال ابی بکر هم بوده باشد این چه فضیلت است
چرا که در قرآن صریح فرموده که مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا
هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ
وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمَا ای ابراهیم پس آنکه خدای تعالی
مفهوم آیه که نباشد راز گوینده سه کس مگر آنکه خدای تعالی
چهارم ایشان و نباشد راز گوینده پنج کس مگر آنکه خدای تعالی
ششم ایشان و نه کمتر و نه بیشتر از این که خدای تعالی با ایشان
و این آیه شامل حال همه کفار یهود و نصاری مؤمن و غیرهم است
پس ابی بکر را از این چه حاصل است و معیت و برای ابراهیم گویا مثلا
شخصی مجهولی باشد مثل لیث و شتر و چهارپا از خوف حیوانات
پناه بخانه پادشاهی برند و گویند خدا با ما است و آنها خواهد
داشت آیا آن حیوانات را از این سخن چه فضیلت حاصل است هرگز

خندان شد با آنکه او در آنجا با اهل بیت عداوت بود اما حضرت
حق تعالی او را با حضرت چنان مهربان کرده بود که اگر نه طعن
بودی با وجود منصب سلطنت و خلافت بر خواستی و بر گرد
گشتی آنکه گفت ای ابراهیم متوجه باش که هنوز مطاعن ابی بکر در
آیه غار بیان است و نه بجرم بودن از ایمان ابی بکر را از این کافیست
که فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ ضمیر واحد مذکر است راجع است
بحضرت رسالت پناه و این دلالت بر آنکه انزال سکینه برای بوجود
کما که بر او هم انزال سکینه شده بود فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِمَا
گفتی و بجای ضمیر واحد مذکر ضمیر تثنیه مذکر متصل با ایستی و
الله کلام این آیه در دو موضع تخصیص نموده دو آیه کلامی که بحضرت
رسالت انزال سکینه نموده اولا در این آیه که گذشت و دیگر در
غزای حنین چون لشکر اسلام شکسته شد مثل ابی بکر و عمر و عثمان
و دیگر از صحابه بگریختند و حضرت را در میان کفار گذاشتند
امیر المؤمنین علی ع و هفتاد و کس دیگر از آنجا که فرار ننموده بودند
در ملازمت حضرت پیغمبر ص پای همت و مردانگی در میدان مبارزت
و قتال محکم کرده و غزاوت بقتل رسیدند حضرت حق در باب
ایشان فرموده لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ

اِذْ اَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ
الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلٰى رَسُولِهِ
وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ای ابراهیم چون در دو حنین با حضرت رسول الله
مؤمنان همراه بودند و انزال سکینه بر رسول و مؤمنان شد چون
در غار ابی بکر دیگری نبود از مؤمنان فرمود فانزل الله سکینته علیه
و ابی بکر را ذکر نکرد و اگر فی الحقیقة ابی بکر را بجز او رسول ایمان
بودی بایستی که بجا مفرد تثنیه بودی یعنی بجا علیه علیهما ای علیهم
چون تمرین کرده در غار خطا و معصیت بوده باشد او را از آیه غار بغیر
نسبت بلکه علمای ایشان و عشایت ملتفت اگر دیگری فضایل که نقل کنند
مثل آنکه این نوع مزخرفات در رشته کشیده و در نظر اهل عالم جلوه
میدهند و آنها موضوعه لعین خلافت اندازند و فضیلت حقیقی که
نجات دارد ابر معصومان خاندان ثابت میکنند چو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بجا فدا حضرت رسول کرده بوده بجای آن حضرت خسیده بود که قاید
و دیگر کجا رسول را بقتل بشتافتند تعالی مباهات کرده بجمیع ملائکه
آسمان و زمین که ای ملائکه من هر دو تن را شما برادر یکدیگر گردانیدم
و یکی را از شما اهست که بجا خود فدا برادر میکنند کو بیند که یکی
ملائکه جواب نکفتند آنکه امر الهی شد که بروید و ببینید که علی جان خود

فدا حبیب من کرده کرده ملائکه می آمدند و زیارت علی میکردند
و درود می کفتند پس جبرئیل و میکائیل را حکم شد که یکی بر بالا سر
و یکی بر پایین پای او ساکن شدند و آن حضرت را محافظت میکردند
نمودند از شر اهل اشرار این آیه در آن شب در شان حضرت امیر المؤمنین
نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ
الی آخره این در جمیع کتب شما مسطور است چرا اظهار نمی کنید و این
فضایل را بیان نمی نمایید چون در شب غار امیر المؤمنین بر جای پیغمبر
بوده بعد از رفتن رسول از غار بجانب مدینه خلیفه وقت
مقام بر سر اهل و عیال رسول بود پس جمع کثیر را از اهل
و اسباب ایشان و شتر و بار شما از مکه بیرون آورده بمدینه
رسانید و کرو کرد بر قصد غارت بر سر راه آمدند و میخواستند که
آن نبود که در شته از ایشان بیرون تا بصحت و سلامت بمدینه رسول
آورده و کسی را که مهاجر کویند بدین خطا کویند یکی بر بسیاری شدن
شد و نیز ازین بکفتار و بحکم الهی قائم مقام بود پس چون بجای رسول
خلیفه وقت قائم مقام بنا شد ای ابراهیم بدانکه ابی بکر با رسول
در غار بود و از غار با رسول بمدینه توجه نمود و هیچ عبث
میکوید او مهاجرات از آنکه حضرت حق فرموده که وَمَنْ يُهَاجِرْ

مَن یَخرُج مِن بَیتِهِ مُهاجِرًا اِلَی اللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ یُدرِکهُ المَوتُ فَقَد وَقَعَ
اَجرُهُ عَلَی اللهِ بدانکه هجرت رسول بحضرت حق بوده و هجرت
مؤمنان بحضرت رسول و هرکس که هجرت کند بر رسول باید که هجرت
او بعد از هجرت رسول الله باشد تا مهاجر باشد چون ابی بکر با رسول
از مکه بیرون رفت لاجرم که شریک رسول باشد در هجرت او بخدا
از برای آنکه ابی بکر توکلی بود بر رسول خدا و رسول واسطه بود میان او و خدا
پس جایز نیست که شریک رسول الله بوده باشد در هجرت تحقیق هجرت
نمیشود بر رسول الا بعد از هجرت رسول اگر قبل از او کسی هجرت کرده
باشد و رضا نیست که گویند از مهاجرین حنیفه چون سخن
با اینجا رسانید خاموش بود یحیی گفت ای یحیی حنیفه هیچ تقصیر نکرد
در دلایل بر مطلب ابن عم رسول الله یحیی اگر حنیفه بطریقی ما بودی
هر آینه بر او انکار کردمی یحیی گفت ای خلیفه بهر طریقی که باشد در علاء
او از دلایل پی بردیم [illegible] ابراهیم [illegible] ای ابراهیم حقیقت قدم و
ظاهر شد چگونه در باب کلام الله و حدوث و قدم آن میخواهم کیفیت که
آن هم روشن شود ابراهیم [illegible] بار [illegible] حرف [illegible] بود یحیی گفت
ای ابراهیم چرا سخن نگوئی که کلام خدا تعالی قدیم است یا محدث ابراهیم
گفت اعتقاد ما چنانست که قدیم است از آنکه کلام غیر حروف و اصوات است و

کلام صفت خدا تعالی قائم بذات و ذات خدا تعالی و صفات وی
قدیم‌اند لیکن حروف مکتوبه که در مصاحف است دال است بر کلام و اعتقاد
ما چنانست که خدا تعالی قبل از خلق امر و نهی بوده چون ابراهیم سخن
بدینجا رسانید صالح ولد [illegible] گفت [illegible] از آنکه صالح [illegible]
معتزلی بود و بر بخود [illegible] گفت ای حنیفه چه گوئی در این زمان
حنیفه گفت حاشا که کلام خدا تعالی قدیم بود چه الکلام خدا نزد
اهل یقین و جمیع عقلا این حروف منظومات که مکتوب شد در مصاحف
و اعتقاد ما چنانست که خدا تعالی قادر است که این حروف و اصوات
منظوم کند در جسمی از اجسام و خدا تعالی را باین اعتبار متکلم گویند
پس چون کلام مرکب از حروف بود هر آینه مرتب بود بعضی مقدم و بعضی
مؤخر و هرچه در آن تقدیم و تأخیر باشد هر آینه حادث باشد و دیگر آنکه
اوامر و نواهی و اخبار خدا تعالی حادث است برای آنکه معدوم را
بچیزی امر کردن و از چیزی نهی کردن محالست و دیگر آنکه قرآن معجزه
حضرت محمد است صلعم که محدث بود چگونه تواند بود که معجزه وی قدیم بود اگر گویند
که قدیم ما بین الدفتین است آن هم غلط بود بواسطه آنکه ما بین الدفتین
کتابت و [illegible] است که کتابت محدث است و اگر گویند که کلام حروف و صوت است
و موخرات
آن هم محالست که حرف و صوت قدیم بود زیرا که بعضی بر بعضی مقدم

و بعضی تقاوهم یکی زبان متناهی و محصی و هرچه چنین باشد قدیم نباشد
اگر گویند که قدیم آن معنی است که نه مکتوب و حروف و صوت مستفاد و مفهوم
میشود آن معانی امر است یا نهی یا قصص و یا اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ
یا منسوخ و چنانکه گفتم محال است معدوم را بچیزی وعده کردن و وعید
نمودن و دیگر فرموده‌اند و از چیزی نهی کردن و نیز خدا تعالی فرماید
فَلْیَاْتُوا بِحَدِیثٍ مِثْلِهِ و اینجا مراد از حدیث قرآن است و حدیث در مقابل
قدیم است و هرچه حدیث بود قدیم نتواند بود و هم چنین خدا تعالی
می فرماید مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ و مراد از ذکر قرآن است بدلیل
اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و محدث در مقابل قدیم است
و اگر قرآن قدیم بودی انبیا و اولیا و صلحا و فقها و کفار نیز که ذکر ایشان
در قرآن فرموده جمله قدیم باشند حنیفه بدین سوال دلایل مجموعه
ابراهیم سر بر افکنده بود دیگر حنیفه گفت ای ابراهیم آنکه گفتی که خدای
تعالی قبل از مخلوق آمر و ناهی بود و میگفت یا ایها الذین امنوا
و یا ایها الناس اتقوا یا ایها النبی ان یؤذن لکم ای ابراهیم اگر
شخصی در خانه تنها نشیند و گوید ای سالم بیا و ای غانم بیا و ای قابیل
بر خیز و ای هابیل بنشین اگر از وی پرسند که با که سخن میگویی
گوید که در خاطر دارم که سی سال دیگر غلامی چند بخرم و ایشان را سالم و غانم

و قابیل و هابیل نام نهم ایشان را مطلبم و با ایشان سخن میگویم هر کسی
که عاقل باشد چنین کسی را بسفاهت منسوب خواهد کرد بلکه بجنون
خواهد گفت ای ابراهیم چگونه مجاز بود که افعال سفها و مجانین را بخدا
منسوب میکنید به سبب معاجند که شما باشد حنیفه چون سخن
بدینجا رسانید هارون فرمود تا طبقی زر بیاورند و بر سر حنیفه نثار
کردند و جمعی از اعیان دولت و ارکان مملکت که حاضر بودند حنیفه را
تعریف و تحسین نمودند و بحقیقت قول و صحت مذهب بودند الا از خود
عباس که الحمد الاعتقاد نمیتوانستند که و حنیفه مرا دعای گفتند و در فصاحت
و بلاغت او متحیر مانده بودند علما اشاعره از شهر هند که سر بزیر افکنده
بودند و ابراهیم همه کسی شد بر منفعل نشسته بود حنیفه گفت ای ابراهیم
امروز تو اعلم و افضل ابن عصری و من کنیزی بیمقدار که مرا از میان نقاد
اسیر کرده‌اند رحمانی و این خواجه من مرا بچند درم نا صرخ خریده و
بشهر اسلام مشرف شده و معرفت واجب الوجود حاصل کرده‌ام و بر سیم
و امام خود را شناخته‌ام و مرا شبهه چند در خاطر است بسبیل تحقیق و اتفاق
نه بر سبیل ستیزه و فضلا از تو سوال میکنم بلیلا که این مشکلات از من
زایل کنی تا بر من واجب شود مدح تو گفتن و دانم که این سوال را جواب
میکنی او پس از آن در ملازمت تو عمر بگذرانم بنا ای ابراهیم که فرزند